

نمایشنامه

هملت

(شاهزاده دانمارک)

ویلیام شکسپیر

مترجم: م.ا.به‌آذین



نشر دات

چهره‌های نمایش

| | | |
|--------------|-------------------------------------|--|
| Claudius | پادشاه دانمارک | کلادیوس |
| Hamlet | پسر شاه پیشین و برادرزاده شاه کنونی | هملت |
| Fortinbras | شاهزاده نروژ | فورتینبراس |
| Horatio | دوست هملت | هوراشیو |
| Polonius | وزیر دربار | پولونیوس |
| Laertes | پسر پولونیوس | لایرتیس |
| Voltimand | | ولتیمانند |
| Cornelius | | گورنلیوس |
| Rosencrantz | درباریان | روزنکرانتز |
| Guildenstern | | گیلدنسترن |
| Osric | | ازریک |
| | | یک بزرگزاده |
| | | یک کشیش |
| Marcellus | افسران | مارسلوس |
| Bernardo | | برناردو |
| Francisco | سرباز | فرانسیسکو |
| Reynaldo | خادم پولونیوس | رنالدو |
| | | یک سرکرده |
| | | سفیران انگلستان |
| | | بازیگران، دو دلکک، چند گورکن |
| Gertrude | شهبانوی دانمارک و مادر هملت | گرتروید |
| Ophelia | دختر پولونیوس | افیلیا |
| | | لردها، بانوان، افسران، سربازان، ملوانان، پیک‌ها و چاکران |
| | | روح پدر هملت |
| Elsinore | کاخ السینور | صحنه نمایش: |

(بیرون می‌رود)

آهای! برناردو!

حرف بز، چه؟ هوراشیو هم آمده؟

ای، کم و بیش.

خوش آمدید، هوراشیو. خوش آمدی، مارسلوس عزیز.

خوب، باز هم آن چیز امشب ظاهر شد؟

من چیزی ندیده‌ام.

هوراشیو می‌گوید توهم خود ماست و بس، و نمی‌خواهد آن

منظره ترسناکی را که ما دوبار دیده‌ایم باور بدارد. از این رو به

اصرار از او خواسته‌ام که دقایق این شب را با ما به نگهبانی

بگذراند تا اگر آن شیخ باز بیاید بتواند دیده ما را تصدیق کند و با

آن سخن بگوید.

به اه! ظاهر نخواهد شد.

شما که گوش تان در برابر داستان ما این همه دیرباور است، کمی

بنشینید تا یک بار دیگر بگوئیم در این دو شب چه دیده‌ایم.

خوب، بنشینیم و به سخنان برناردو در این باره گوش کنیم.

همین دیشب، هنگامی که آن ستاره، آنجا در باختر قطب، در

مدار خود این بخش آسمان را که اینک در آن می‌درخشد روشن

کرد، من و مارسلوس، به صدای زنگ ساعت یک ...

هیس! ساکت؛ نگاه کن، دوباره از آنجا می‌آید.

(شیخ وارد می‌شود)

درست به همان هیئت شاهی که درگذشت.

هوراشیو، تو درس خوانده‌ای؛ با او حرف بز.

آیا شبیه شاه نیست؟ درست توجه کن، هوراشیو.

خیلی شباهت دارد. با ترس و حیرت شکنجه‌ام می‌دهد.

میل دارد با او سخن بگویند.

هوراشیو، ازش چیزی بپرس.

کیستی تو که این وقت شب را در اختیار گرفته، هیئت دلاوران‌های

را که گاه اعلیحضرت پادشاه درگذشته دانمارک در آن ظاهر

مارسلوس

برناردو

هوراشیو

برناردو

مارسلوس

برناردو

مارسلوس

هوراشیو

برناردو

هوراشیو

برناردو

مارسلوس

برناردو

مارسلوس

برناردو

هوراشیو

برناردو

مارسلوس

هوراشیو

صحنه یکم

السنور. میدانی در برابر کاخ فرانسیسکو در

محل نگهبانی، برناردو بر او وارد می‌شود.

کیست، آنجا؟

هه! جواب با تست؛ ایست! شناسایی بده.

زنده باد شاه!

برناردو؟

خودش.

درست سر وقت آمده‌اید.

هم‌اکنون ساعت دوازده بار زنگ زد؛ برو بخواب، فرانسیسکو.

از این تعویض پاس بسیار ممنونم. سرمای سختی است و دلم

آشفته است.

در نگهبانی‌ات خبری نبوده؟

یک موش هم نجنبیده.

خوب، شب خوش. اگر هوراشیو و مارسلوس را که با من پاس

می‌دهند دیدی، بگو عجله کنند.

گمانم صدای پایشان را می‌شنوم ایست، های! کیستی؟

(هوراشیو و مارسلوس وارد می‌شوند)

دوستاران این آب و خاک.

و جان نثاران شاه دانمارک.

شب تان خوش.

خدا به همراه، سرباز شریف، پاس را که از تو تحویل گرفت؟

برناردو به جای من آمد. شب تان خوش.

برناردو

فرانسیسکو

برناردو

فرانسیسکو

برناردو

فرانسیسکو

برناردو

فرانسیسکو

برناردو

فرانسیسکو

برناردو

فرانسیسکو

هوراشیو

مارسلوس

فرانسیسکو

مارسلوس

فرانسیسکو